

ادعای نفوذ هویتی در منازعه روسیه و اوکراین، از میراث تاریخی تا چالش حقوقی

آرش باقری (نویسنده مسئول)

دانشجوی دکتری حقوق بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه جامع انقلاب اسلامی، تهران، ایران.

arashbagheri@cuir.ac.ir

زینب فرهمندزاد

استادیار، گروه حقوق و روابط بین‌الملل، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه جامع انقلاب اسلامی، تهران، ایران.

Z.farahmandzad@cuir.ac.ir

## چکیده

این پژوهش نقش ادعاهای تاریخی و هویتی در گفتمان و اقدامات روسیه در مناقشه اوکراین را بررسی کرده و جایگاه آن‌ها را در برابر اصول الزام‌آور حقوق بین‌الملل مورد ارزیابی قرار می‌دهد. پژوهش حاضر از رویکرد آمیخته استفاده می‌کند و ترکیبی از تحلیل مضمون کیفی برای شناسایی مفاهیم و مضامین غالب در اسناد رسمی و بیانیه‌های سیاسی و تحلیل محتوای کمی برای سنجش فراوانی و وزن این ادعاها نسبت به اصول حقوقی را ارائه می‌دهد. مرحله کیفی نشان داد که مضامین تکرارشونده‌ای مانند «مشروعیت تاریخی»، «حمایت از روس‌زبانان»، «جهان روس» و «حفاظت از میراث تمدنی» غالب هستند و عمدتاً نقش توجیه داخلی و سیاسی دارند. با این حال، یافته‌های کمی نشان داد که این گفتمان‌ها در عمل تأثیر محدودی در سطح حقوقی دارند؛ در ۱۸ رأی مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری، استناد به عناصر تاریخی یا هویتی تنها ۱۰ تا ۲۰ درصد از کل ارجاعات را تشکیل داده و اصول بنیادین حقوق بین‌الملل مانند منع توسل به زور، تمامیت ارضی و عدم مداخله بیش از ۷۵ درصد وزن را دارا بودند. تحلیل اسناد رسمی دولت روسیه نیز این شکاف میان گفتمان سیاسی و جایگاه حقوقی را تأیید می‌کند. این پژوهش نشان می‌دهد که ترکیب تحلیل کیفی و کمی امکان درک کامل رابطه میان گفتمان هویتی و مشروعیت حقوقی را فراهم می‌آورد و بر ضرورت استفاده از سازوکارهای چندجانبه و حقوقی برای حل مسالمت‌آمیز منازعات سرزمینی تأکید می‌کند.

واژگان کلیدی: روسیه و اوکراین؛ تمامیت ارضی؛ منع توسل به زور؛ ادعاهای تاریخی؛ دیوان بین‌المللی دادگستری.

## ۱. مقدمه

منارعه روسیه و اوکراین، به‌ویژه از سال ۲۰۱۴ به بعد، صرفاً یک اختلاف سرزمینی یا امنیتی کلاسیک نیست، بلکه نمونه‌ای پیچیده از تلاقی حقوق بین‌الملل، گفتمان‌های هویتی-تاریخی و ملاحظات ژئوپلیتیکی به شمار می‌رود. فدراسیون روسیه در توجیه اقدامات خود، به‌طور مستمر به مفاهیمی نظیر پیوندهای تاریخی، هویت مشترک روس‌زبانان، «جهان روس» و میراث تمدنی امپراتوری تزاری و شوروی استناد کرده است؛ مفاهیمی که در سطح سیاسی و گفتمانی نقش برجسته‌ای دارند، اما جایگاه حقوقی آن‌ها در نظام حقوق بین‌الملل محل تردید جدی است.

در مقابل، نظم حقوقی بین‌المللی معاصر بر اصولی الزام‌آور همچون منع توسل به زور، تمامیت ارضی دولت‌ها، عدم مداخله و حق تعیین سرنوشت در چارچوب‌های محدود استوار است. رویه دیوان بین‌المللی دادگستری و مواضع نهادهای بین‌المللی نشان می‌دهد که استناد به تاریخ و هویت، به‌تنهایی نمی‌تواند مبنای مشروعیت‌بخش برای تغییر مرزها یا مداخله نظامی تلقی شود. با این حال، شکاف میان وزن گفتمانی این استنادات و جایگاه واقعی آن‌ها در تصمیم‌گیری‌های حقوقی، هنوز به‌طور نظام‌مند و سنجش‌پذیر بررسی نشده است.

مسئله اصلی این پژوهش آن است که ادعاهای تاریخی و هویتی روسیه چه جایگاهی در مقایسه با اصول الزام‌آور حقوق بین‌الملل دارند و این جایگاه تا چه اندازه در اسناد رسمی و رویه‌های قضایی قابل مشاهده و اندازه‌گیری است. بر همین اساس، پژوهش حاضر می‌کوشد با عبور از تحلیل‌های صرفاً توصیفی یا هنجاری، رابطه میان گفتمان تاریخی-هویتی و مشروعیت حقوقی را به‌صورت روشمند بررسی کند.

این پژوهش با اتخاذ رویکرد آمیخته انجام می‌شود؛ بدین معنا که ابتدا از طریق تحلیل مضمون کیفی، الگوهای معنایی و مفاهیم مسلط در گفتمان تاریخی و هویتی روسیه شناسایی می‌گردد و سپس با بهره‌گیری از تحلیل محتوای کمی، میزان بسامد و وزن نسبی این مضامین در برابر اصول حقوق بین‌الملل در اسناد حقوقی و سیاسی سنجیده می‌شود. چنین رویکردی امکان پیوند میان تفسیر گفتمانی و سنجش‌پذیری حقوقی را فراهم ساخته و زمینه تحلیل دقیق‌تر مشروعیت ادعاهای سرزمینی را مهیا می‌کند.

در نهایت، هدف این مطالعه آن است که نشان دهد حقوق بین‌الملل تا چه حد در برابر بهره‌برداری ابزاری از تاریخ و هویت، ظرفیت بازدارندگی دارد و چه راهکارهایی می‌تواند برای حل‌وفصل مسالمت‌آمیز منارعه روسیه و اوکراین در چارچوب مشروعیت بین‌المللی ارائه دهد.

## ۲. ادبیات موضوع و پیشینه پژوهش

ادبیات حقوق بین‌الملل در خصوص منازعات سرزمینی، به‌طور گسترده بر مسئله نسبت میان ادعاهای تاریخی، هویتی و اصول الزام‌آور حقوق بین‌الملل تمرکز داشته است. بخش قابل‌توجهی از پژوهش‌های کلاسیک حقوق بین‌الملل، از جمله آثار کاسسه، شاو و کرافورد، بر این نکته تأکید می‌کنند که تاریخ، فرهنگ یا پیوندهای قومی و زبانی، به‌تنهایی قادر به ایجاد عنوان حقوقی برای تجزیه، الحاق یا مداخله نیستند و اصولی همچون تمامیت ارضی، منع توسل به زور و عدم مداخله، ستون‌های اصلی نظم حقوقی بین‌المللی معاصر را تشکیل می‌دهند.

رویه دیوان بین‌المللی دادگستری نیز مؤید این رویکرد است. آرای نظیر قضیه تیمور شرقی، اختلاف مرزی مالی و بورکینافاسو، نیکاراگوئه علیه ایالات متحده و نظریه مشورتی کوزوو نشان می‌دهد که دیوان، هرچند گاه به عناصر تاریخی یا زمینه‌های اجتماعی اشاره می‌کند، اما مشروعیت حقوقی را صرفاً بر پایه قواعد عرفی و معاهداتی حقوق بین‌الملل ارزیابی می‌نماید. در این رویه، تاریخ نقش تفسیری و تکمیلی دارد، نه مبنای مستقل ایجاد حق.

پس از الحاق کریمه در سال ۲۰۱۴، حجم قابل‌توجهی از پژوهش‌های حقوقی به بررسی استدلال‌های روسیه در توجیه اقدامات خود پرداخته‌اند. تحلیل‌های دکترینال میلانویچ نشان می‌دهد که شرایط اعمال «تعیین سرنوشت بیرونی» در

کریمه فراهم نبوده و استناد روسیه به این اصل فاقد مبنای عرفی است. گرانت با بررسی واکنش‌های سازمان ملل متحد، به‌ویژه قطعنامه ۲۶۲/۶۸ مجمع عمومی، نشان می‌دهد که مخالفت گسترده دولت‌ها با الحاق کریمه، مانع از شکل‌گیری هرگونه عرف منطقه‌ای مشروعیت‌بخش شده است. پیترز نیز در تحلیل مقایسه‌ای سیاست عدم شناسایی اتحادیه اروپا، نتیجه می‌گیرد که این رویکرد نقش مهمی در تثبیت اصل تمامیت ارضی در شرق اروپا ایفا کرده است.

در حوزه مقایسه‌ای، پژوهش‌هایی نظیر ویلر با بررسی مورد کوزوو تأکید می‌کنند که قیاس این مورد با کریمه فاقد وجهت حقوقی است؛ چراکه در کوزوو، مداخله سازمان ملل، اجماع نسبی بین‌المللی و وضعیت خاص نقض گسترده حقوق بشر وجود داشت، در حالی که در کریمه چنین شرایطی مشاهده نمی‌شود. تسیبولنکو و سایاپین نیز با تمرکز بر سازوکارهای حقوقی مقابله با اشغال، بر ضرورت بهره‌گیری هم‌زمان از نهادهای جهانی و منطقه‌ای برای حمایت از تمامیت ارضی اوکراین تأکید دارند.

در مجموع، ادبیات موجود نشان می‌دهد که هرچند ادعاهای تاریخی و هویتی در گفتمان سیاسی روسیه نقش برجسته‌ای دارند، اما در حقوق بین‌الملل معاصر، از جایگاه حقوقی مستقل برخوردار نیستند. با این حال، خلأ اصلی پژوهش‌های پیشین در آن است که این شکاف میان وزن گفتمانی ادعاهای تاریخی و جایگاه واقعی آن‌ها در اسناد حقوقی و رویه‌های قضایی، به‌صورت نظام‌مند و سنجش‌پذیر بررسی نشده است. پژوهش حاضر می‌کوشد با بهره‌گیری از رویکرد آمیخته و ترکیب تحلیل کیفی و کمی، این خلأ را پوشش داده و نسبت میان گفتمان هویتی و مشروعیت حقوقی را به‌طور دقیق‌تری ارزیابی نماید.

### ۳. مبانی نظری

در این بخش رویکرد های فکری در حوزه حقوق بین‌الملل نسبت به اختلافات سرزمینی روسیه و اوکراین همچنین اقدامات این دو کشور مورد بررسی قرار می‌گیرد.

#### ۳-۱. رهیافت طبیعت‌گرایانه<sup>۱</sup> در تحلیل مشروعیت و عدالت در منازعات سرزمینی

در مقابل نگاه اثبات‌گرا که اعتبار قواعد حقوق بین‌الملل را صرفاً ناشی از رضایت و توافق دولت‌ها می‌داند، رهیافت طبیعت‌گرایانه بر وجود اصولی فراتر از اراده دولت‌ها تأکید دارد که بر پایه عقل، اخلاق، عدالت، و طبیعت انسانی قابل کشف‌اند. در این دیدگاه، قواعد حقوقی تنها زمانی مشروع هستند که با اصول اخلاقی بنیادین هم‌خوانی داشته باشند.<sup>۲</sup> رهیافت طبیعت‌گرایانه همچنین بر پیوند ناگسستنی میان مشروعیت حقوقی و عدالت اخلاقی تأکید دارد. از این منظر، اگر یک نظم حقوقی منجر به سرکوب، تبعیض یا محرومیت گروه‌هایی خاص شود، مشروعیت آن زیر سؤال می‌رود. در منازعه شرق اوکراین، برخی مدافعان این رویکرد معتقدند که بی‌توجهی دولت مرکزی به مطالبات فرهنگی و زبانی اقلیت‌های روس‌زبان می‌تواند نقض اصول طبیعی عدالت تلقی گردد، حتی اگر در چارچوب حقوق بین‌الملل مثبت الزام‌آور نباشد.<sup>۳</sup>

در سطحی دیگر، طبیعت‌گرایان تأکید می‌کنند که حق تعیین سرنوشت نیز باید بر اساس اصول اخلاقی چون آزادی، مشارکت برابر و احترام به خواست حقیقی مردم تفسیر شود. بنابراین اگر اکثریت ساکنان یک منطقه (نظیر کریمه یا دونباس) در فضایی آزاد، شفاف و به‌دور از اجبار، خواستار استقلال یا الحاق باشند، این خواسته باید در ترازوی حقوق طبیعی مورد احترام قرار گیرد، حتی اگر در چارچوب رسمی حقوق بین‌الملل با چالش‌هایی روبه‌رو شود.<sup>۴</sup>

1 Natural Law Approach

2 John Finnis, *Natural Law and Natural Rights* (Oxford: Oxford University Press, 1980), 23–24.

3 Antonio Cassese, *International Law*, 2nd ed. (Oxford: Oxford University Press, 2005), 55–58.

4 Marc Weller, *Contested Statehood: Kosovo's Struggle for Independence* (Oxford: Oxford University Press, 2009), 133–36.

### ۳-۱-۱. رهیافت اثبات‌گرا<sup>۵</sup> در تحلیل حاکمیت و تمامیت ارضی

رهیافت اثبات‌گرا یا پوزیتیویستی یکی از سنت‌های برجسته در نظریه حقوق بین‌الملل است که بر محوریت قواعد حقوقی مکتوب، رویه‌های تثبیت‌شده، و اجماع دولت‌ها در تعیین مشروعیت و الزام‌آوری کنش‌های بین‌المللی تأکید دارد. این رهیافت، حقوق بین‌الملل را مجموعه‌ای از قواعد الزام‌آور می‌داند که ناشی از رضایت آشکار یا ضمنی دولت‌ها و متکی بر اسناد معاهداتی یا عرفی است. به بیان دیگر، از دیدگاه اثبات‌گرایانه، مشروعیت یک عمل بین‌المللی نه بر مبنای اخلاق یا عدالت، بلکه بر پایه انطباق آن با نصوص حقوقی شناخته‌شده ارزیابی می‌شود.<sup>۶</sup>

در زمینه منازعه روسیه و اوکراین، رهیافت اثبات‌گرا به‌طور ویژه بر اصل تمامیت ارضی، حاکمیت ملی و منع توسل به زور تأکید می‌ورزد. طبق ماده ۲(۴) منشور ملل متحد، هرگونه تهدید یا استفاده از زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی دولت‌ها ممنوع است. از این منظر، اقدامات فدراسیون روسیه در ورود نظامی به خاک اوکراین، حمایت از نیروهای جدایی‌طلب، و برگزاری همه‌پرسی در شرایط اشغال نظامی، مصداق نقض قواعد صریح حقوق بین‌الملل محسوب می‌گردد، حتی اگر با استناد به اصولی چون «حق تعیین سرنوشت» توجیه شده باشد.<sup>۷</sup>

اثبات‌گرایان این توجیحات را به دلیل عدم تطابق با رویه‌های رسمی و حقوقی، فاقد اعتبار می‌دانند. به عنوان نمونه، همه‌پرسی در کریمه در شرایطی برگزار شد که مطابق گزارش‌های متعدد، تحت کنترل نیروهای نظامی خارجی بوده و فاقد نظارت بین‌المللی بی‌طرفانه بوده است. در نتیجه، حتی اگر اکثریت ساکنان رأی به جدایی داده باشند، این فرایند نمی‌تواند در چارچوب حقوق بین‌الملل اثباتی مشروع تلقی گردد.<sup>۸</sup>

رهیافت اثبات‌گرایانه همچنین بر مرزبندی میان «حقوق سخت»<sup>۹</sup> و «ملاحظات سیاسی» تأکید دارد. بر این اساس، صرف وجود تهدیدات امنیتی یا نگرانی‌های ژئوپلیتیکی، مشروعیت اقدامات ناقض حاکمیت را تضمین نمی‌کند. مثلاً، عضویت یا تلاش برای عضویت اوکراین در ناتو، حتی اگر از منظر سیاسی توسط روسیه به عنوان تهدید تلقی شود، در چارچوب حقوق اثباتی، مجوزی برای اقدام نظامی فراهم نمی‌کند، مگر در صورت وجود دفاع مشروع فوری یا مجوز شورای امنیت.

از سوی دیگر، این رهیافت برای معاهدات الزام‌آور و رویه قضایی بین‌المللی، به‌ویژه آرای دیوان بین‌المللی دادگستری، وزن زیادی قائل است. رأی در پرونده «نیکاراگوئه علیه ایالات متحده» (۱۹۸۶) و نظریه مشورتی در مورد کوزوو (۲۰۱۰)<sup>۱۰</sup> مبنایی برای ارزیابی مشروعیت اقدامات روسیه فراهم می‌کند. در هر دو مورد، دیوان تأکید کرده است که هیچ‌گونه تغییر مرز یا تجزیه‌طلبی نمی‌تواند خارج از چارچوب قانونی بین‌المللی، مشروع قلمداد شود، حتی اگر با ادعای حمایت از حقوق بشر یا تعیین سرنوشت همراه باشد.

در مجموع، رهیافت اثبات‌گرایانه، با تکیه بر صراحت قواعد حقوقی و بی‌طرفی نسبت به انگیزه‌های سیاسی، چارچوبی شفاف و قابل اتکا برای تحلیل مشروعیت اقدامات طرفین در منازعه روسیه و اوکراین ارائه می‌دهد. این رهیافت، همچنان مهم‌ترین مبنای ارزیابی حقوقی در دیوان‌های بین‌المللی، مجامع داوری، و تحلیل‌های دانشگاهی به‌شمار می‌رود.

5 Positivist Approach

6 Antonio Cassese, *International Law*, 2nd ed. (Oxford: Oxford University Press, 2005), 24; Malcolm N. Shaw, *International Law*, 8th ed. (Cambridge: Cambridge University Press, 2017), 34–36.

7 James Crawford, *Brownlie's Principles of Public International Law*, 8th ed. (Oxford: Oxford University Press, 2012), 130–32.

8 Marc Weller, *Contested Statehood: Kosovo's Struggle for Independence* (Oxford: Oxford University Press, 2009), 135–37.

9 hard law

10 *Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua* (Nicaragua v. United States of America), Judgment, ICJ Reports 1986, 14.

14, *Accordance with International Law of the Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo*, Advisory Opinion, ICJ Reports 2010, para. 74.

### ۳-۱-۲. رهیافت رئالیستی یا کارکردگرا در تحلیل منازعات سرزمینی

رهیافت رئالیستی یا کارکردگرا در حقوق بین‌الملل، به‌جای تمرکز بر اصول انتزاعی یا آرمان‌گرایانه، بر واقعیت‌های ژئوپلیتیکی، موازنه قدرت، و منافع دولت‌ها در روابط بین‌الملل تأکید دارد. این رویکرد معتقد است که حقوق بین‌الملل نه از اصول اخلاقی یا رضایت ارادی، بلکه از نیاز به ثبات، نظم، و کنترل رقابت میان قدرت‌های بزرگ ناشی می‌شود.<sup>۱۱</sup> بر اساس این دیدگاه، اقداماتی نظیر مداخله نظامی، الحاق یا تغییر مرزها، صرفاً بر اساس نصوص حقوقی تحلیل‌پذیر نیستند، بلکه باید در پرتو اهداف امنیتی و منافع ژئوپلیتیکی دولت‌ها بررسی شوند. در مورد بحران روسیه و اوکراین، رئالیست‌ها چنین استدلال می‌کنند که فدراسیون روسیه، با درک تهدید ناشی از گسترش ناتو به مرزهای غربی‌اش، به دنبال ایجاد یک منطقه حائل امنیتی در شرق اوکراین و کریمه بوده است. این اقدام، از نظر آنان، نوعی تدبیر استراتژیک برای حفظ موازنه قدرت در اروپای شرقی تلقی می‌شود، حتی اگر با مفاد منشور ملل متحد در تعارض باشد.<sup>۱۲</sup> نمی‌توان انکار کرد که رهیافت رئالیستی - به‌ویژه در بحران‌هایی مانند منازعه روسیه و اوکراین ابزاری مؤثر برای درک لایه‌های پنهان سیاسی و استراتژیک در پس ظاهر حقوقی منازعات فراهم می‌سازد. تحلیل ترکیبی میان این دیدگاه و اصول اثبات‌گرایانه یا طبیعت‌گرایانه می‌تواند افقی جامع‌تر برای فهم تعارض‌های سرزمینی در عرصه بین‌المللی ایجاد کند.

### ۳-۱-۳. نتیجه‌گیری تحلیلی از رهیافت‌های حقوقی به منازعه روسیه و اوکراین

بررسی رهیافت‌های مختلف حقوقی در تحلیل منازعه روسیه و اوکراین نشان می‌دهد که هیچ‌یک از این رویکردها به تنهایی قادر به تبیین جامع و کامل ابعاد پیچیده این بحران نیستند. رهیافت اثبات‌گرا، با تکیه بر قواعد مصرح معاهدات و اسناد بین‌المللی، اقداماتی نظیر الحاق کریمه و مداخله نظامی در دونباس را در تعارض آشکار با اصول بنیادین حقوق بین‌الملل مانند منع توسل به زور، تمامیت ارضی و عدم مداخله می‌داند.<sup>۱۳</sup> از سوی دیگر، رهیافت طبیعت‌گرایانه بر مبانی اخلاقی، انسان‌مدارانه و فلسفه‌گرایانه حقوق تأکید دارد و رفتار دولت‌ها را با سنجه‌هایی چون عدالت، آزادی ملل و شأن انسانی می‌سنجد.<sup>۱۴</sup>

در مقابل، رهیافت رئالیستی یا کارکردگرا با نگاهی واقع‌گرایانه، به تحلیل منازعه از منظر قدرت، امنیت، و منافع استراتژیک می‌پردازد و اقدامات روسیه را در چارچوب نگرانی‌های ژئوپلیتیکی، حتی اگر با قواعد حقوقی سازگار نباشند، قابل فهم می‌داند.<sup>۱۵</sup> این دیدگاه، اگرچه از لحاظ حقوقی مورد انتقاد است، اما واقعیت‌های میدانی و نگرش دولت‌ها در صحنه بین‌الملل را بهتر توضیح می‌دهد.

به‌طور کلی، ترکیب این رهیافت‌ها در تحلیل منازعه، نشان می‌دهد که حقوق بین‌الملل تنها در بستر فهم سیاسی، تاریخی و امنیتی قابل تفسیر کامل است. درک این منازعه مستلزم توازن میان قواعد الزام‌آور، الزامات اخلاقی، و ملاحظات استراتژیک است. چنین نگاهی می‌تواند ابزار تحلیلی مناسبی برای پژوهشگرانی باشد که نه تنها به متن حقوق بین‌الملل، بلکه به زمینه‌ها و بسترهای شکل‌گیری آن نیز توجه دارند.

۵. روش‌شناسی

11 Martti Koskeniemi, "What Is International Law For?" in *International Law*, 2nd ed., ed. Malcolm D. Evans (Oxford: Oxford University Press, 2005), 200-202.

12 John J. Mearsheimer, *The Tragedy of Great Power Politics* (New York: W. W. Norton & Company, 2014), 77-79.

13 Ibid

14 Antonio Cassese, *International Law*, 2nd ed. (Oxford: Oxford University Press, 2005), 33-34.

15 Mearsheimer, *The Tragedy of Great Power Politics*, 77-79.

این پژوهش با اتخاذ رویکرد آمیخته انجام شده است که در آن از ترکیب تحلیل مضمون کیفی و تحلیل محتوای کمی استفاده می‌شود. منطق این رویکرد بر آن استوار است که در منازعاتی با ابعاد گفتمانی-حقوقی، تحلیل صرفاً کیفی یا صرفاً کمی به تنهایی قادر به تبیین کامل رابطه میان معنا و مشروعیت حقوقی نیست. از این رو، پژوهش حاضر ابتدا به شناسایی مضامین مسلط در گفتمان تاریخی-هویتی می‌پردازد و سپس میزان بسامد و وزن نسبی این مضامین را در کنار اصول الزام‌آور حقوق بین‌الملل به صورت کمی ارزیابی می‌کند.

## ۱. جامعه و نمونه مورد بررسی

جامعه پژوهش شامل سه دسته سند است:

آراء و نظرات مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری در حوزه تمامیت ارضی و استفاده از زور (۱۸ مورد)، بیانیه‌ها، سخنرانی‌ها و یادداشت‌های رسمی وزارت خارجه و ریاست جمهوری روسیه درباره اوکراین بین سال‌های ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۳ (۲۹ سند) و پرونده‌های تطبیقی منازعات سرزمینی شامل ۱۰ نمونه پسااستعماری در آفریقا و آسیا. مجموعاً ۵۷ سند وارد فرایند تحلیل شدند.

## ۲. تحلیل مضمون

در مرحله نخست پژوهش، از تحلیل مضمون به‌عنوان روش کیفی برای شناسایی الگوهای معنایی و مفاهیم مسلط در اسناد مورد بررسی استفاده شد. در این مرحله، متون منتخب شامل بیانیه‌های رسمی، اسناد حقوقی و آراء قضایی به صورت دقیق مطالعه و مفاهیم اولیه استخراج گردید. سپس این مفاهیم در قالب مضامین کلان سامان‌دهی شدند. مضامین استخراج‌شده شامل، اما نه محدود به، مفاهیمی چون «مشروعیت تاریخی»، «هویت روس‌زبانان»، «جهان روس»، «دفاع پیشگیرانه»، «تمامیت ارضی» و «منع توسل به زور» بوده‌اند. هدف از این مرحله، نه سنجش فراوانی، بلکه فهم ساختار معنایی گفتمان‌ها و ایجاد مبنای مفهومی برای مرحله کمی پژوهش بوده است.

## ۲. کد گذاری

نظام کدگذاری پژوهش بر اساس نتایج مرحله تحلیل مضمون طراحی شد. به‌عبارت دیگر، کدهای کمی نه به صورت پیش‌فرض، بلکه در امتداد مضامین استخراج‌شده از تحلیل کیفی تعریف و عملیاتی شدند. این امر موجب شد پیوندی روش‌مند میان مرحله کیفی و مرحله کمی پژوهش برقرار گردد.

برای تبدیل داده‌های کیفی به داده‌های کمی، نظام کدگذاری سه‌بخشی طراحی شد:

الف) متغیرهای تاریخی-هویتی: اشاره به تاریخ مشترک (کد: ۱)، ادعای هویت قومی/زبانی (کد: ۲)، ادعای «سرزمین تاریخی» یا «مرزهای طبیعی» (کد: ۳)

ب) متغیرهای حقوق بین‌الملل: تمامیت ارضی (کد: ۴)، منع توسل به زور (کد: ۵)، عدم مداخله (کد: ۶)، حق تعیین سرنوشت (کد: ۷)، رضایت دولت میزبان (کد: ۸)

ج) متغیرهای حقوق کیفری بین‌المللی: جنایات جنگی (کد: ۹)، جنایت تجاوز (کد: ۱۰)، محدودیت صلاحیت دیوان بین‌المللی کیفری (کد: ۱۱)

هر بار که یکی از عناصر فوق در متن ظاهر گردد، یک واحد شمارنده برای آن ثبت می‌شود.

## ۳. روش تحلیل داده‌ها

الف) تحلیل مضمون (مرحله کیفی): در مرحله نخست، داده‌های متنی منتخب با استفاده از روش تحلیل مضمون مورد بررسی قرار گرفتند. در این مرحله، متون به صورت نظام‌مند مطالعه و مفاهیم اولیه استخراج شدند. سپس، این مفاهیم از طریق مقایسه مستمر و تجمیع مفهومی، در قالب مضامین کلان سامان‌دهی گردیدند. هدف از این مرحله، شناسایی الگوهای معنایی مسلط در گفتمان تاریخی-هویتی و حقوقی و ایجاد چارچوب مفهومی لازم برای تحلیل‌های

بعدی بود. تأکید این مرحله بر فهم معنا و زمینه مفهومی استنادات تاریخی و هویتی بوده و سنجش فراوانی یا وزن آماری مفاهیم در این مرحله مدنظر قرار نداشت.

ب) تحلیل محتوای کمی: پس از استخراج فراوانی‌ها، سهم نسبی هر دسته محاسبه شد. این محاسبات امکان مقایسه کمی میان «وزن تاریخی» و «وزن حقوقی» را فراهم کرد.

ج) مقایسه نظام‌مند موارد:

برای ۱۰ نمونه تطبیقی، ۵ متغیر اصلی به صورت دو حالت (۰/۱) ارزیابی شد:

استفاده از زور (۰/۱)، وجود یا عدم وجود رضایت دولت (۰/۱)، وجود نظارت بین‌المللی بر همه‌پرسی (۰/۱)، تکیه بر

ادعاهای تاریخی (۰/۱) و ارجاع به اصل ید تصرف<sup>۱۶</sup> (۰/۱)

این روش امکان مقایسه الگوهای رفتاری روسیه با روبه بین‌المللی را فراهم کرد.

د) مقایسه نظام‌مند و تحلیل تطبیقی: در مرحله نهایی، نتایج حاصل از تحلیل مضمون و تحلیل محتوای کمی به صورت

نظام‌مند و تطبیقی مورد بررسی قرار گرفتند. در این بخش، رابطه میان مضامین شناسایی شده و وزن کمی آن‌ها در اسناد

حقوقی و سیاسی تحلیل شد تا الگوهای غالب و تعارض‌های مفهومی مشخص گردد. این مرحله امکان تعمیم یافته‌ها و

ارزیابی دقیق‌تر مشروعیت حقوقی ادعاهای تاریخی و هویتی را فراهم کرده و زمینه ارائه نتایج تحلیلی منسجم را مهیا

ساخت.

#### ۴. اعتبار و پایایی

برای افزایش اعتبار کدگذاری با استفاده از دو کدگذار انجام شد و خطای احتمالی ناشی از سوگیری تاریخی یا تفسیری با

استفاده از بررسی متقابل منابع جبران شد.

#### ۵. محدودیت‌های روش

اسناد رسمی ممکن است بازتاب کامل سیاست واقعی نباشند، پرونده‌های تطبیقی دارای تفاوت‌های ساختاری اند که با

تحلیل کمی ساده‌سازی می‌شوند، عدم دسترسی دیوان بین‌المللی کیفری به روسیه باعث ایجاد «خلأ داده‌ای» در بخش

کیفری می‌شود.

#### ۶. دلیل استفاده از این رویکرد

انتخاب رویکرد آمیخته در این پژوهش ناشی از ماهیت دوگانه مسئله مورد مطالعه است. از یک سو، ادعاهای تاریخی و

هویتی واجد بار معنایی و گفتمانی هستند که تنها از طریق تحلیل کیفی قابل فهم‌اند؛ و از سوی دیگر، ارزیابی جایگاه

واقعی این ادعاها در حقوق بین‌الملل، نیازمند سنجش‌پذیری و مقایسه کمی است. ترکیب این دو رویکرد، امکان تحلیل

دقیق‌تر مشروعیت ادعاهای سرزمینی و پرهیز از داوری‌های صرفاً ذهنی یا هنجاری را فراهم می‌سازد.

۶. یافته‌های پژوهش

۶-۱. پیوندهای تمدنی و ساختارهای هویتی در نظم منطقه‌ای اوراسیا

در تحلیل نظم منطقه‌ای اوراسیا، نمی‌توان از نقش بنیادین پیوندهای تمدنی، زبانی و مذهبی که طی قرون شکل

گرفته‌اند، چشم‌پوشی کرد. نواحی شرقی اروپا، قفقاز، و آسیای مرکزی، قرن‌ها در معرض نفوذ فرهنگی، مذهبی و زبانی

امپراتوری روسیه و سپس اتحاد جماهیر شوروی قرار داشتند؛ به گونه‌ای که بسیاری از مرزهای فعلی، بازتابی از تحولات

استعماری یا شبه‌استعماری قرن نوزدهم و بیستم‌اند. با این حال، در چارچوب حقوق بین‌الملل معاصر، پرسش اساسی این

۱۶: uti possidetis juris. به این معناست که مرزهای موجود در لحظه استقلال یک سرزمین، به‌عنوان مرزهای بین‌المللی جدید حفظ می‌شوند. این اصل که ابتدا در حقوق آمریکای لاتین و سپس در آفریقا توسعه یافت، با هدف جلوگیری از منازعات سرزمینی پس از استقلال شکل گرفته و دیوان بین‌المللی دادگستری آن را در چندین رأی به‌عنوان یک قاعده معتبر بین‌المللی تأیید کرده است.

است که چنین پیوندهایی تا چه میزان می‌توانند مبنایی مشروع برای اعمال نفوذ یا بازتعریف مرزهای منطقه‌ای تلقی شوند؟

از منظر منشور ملل متحد، اصل تمامیت ارضی دولت‌ها (ماده ۲(۴)) و اصل عدم مداخله (اصل منشأگرفته از ماده ۲(۷))، هرگونه اعمال نفوذ مبتنی بر اشتراکات فرهنگی و تاریخی را، در صورتی که منتهی به مداخله مستقیم یا غیرمستقیم در امور داخلی دولت دیگر گردد، نامشروع تلقی می‌کنند.<sup>۱۷</sup> در همین راستا، دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در آراء متعددی نظیر قضیه نیکاراگوئه علیه ایالات متحده، اصل عدم مداخله را به‌مثابه قاعده‌ای عرفی و الزام‌آور مورد شناسایی قرار داده و استفاده از پیوندهای فرهنگی برای توجیه حمایت از گروه‌های داخلی یا تحریک نارضایتی را رد کرده است.<sup>۱۸</sup>

نظریه اوراسیاگرایی که در دهه‌های اخیر در سیاست رسمی روسیه تقویت شده، تلاشی برای بازسازی مشروعیت تاریخی نفوذ روسیه در مناطق پیرامونی خویش محسوب می‌شود. این گفتمان، با تأکید بر اشتراکات تمدنی و مقاومت در برابر نفوذ غرب، سعی در تعریف نوعی نظم منطقه‌ای مستقل دارد؛ نظمی که در آن روسیه به عنوان «قدرت تمدنی محور» ظاهر می‌شود.<sup>۱۹</sup> هرچند این نظریه در بعد فرهنگی می‌تواند ابزاری برای همکاری‌های منطقه‌ای تلقی گردد، اما هنگامی که به ابزار سیاست خارجی مداخله‌گرایانه تبدیل شود، وارد حوزه‌ای می‌شود که با قواعد حقوق بین‌الملل، به‌ویژه اصل حاکمیت برابر دولت‌ها، در تعارض قرار می‌گیرد.

در چارچوب حقوق بین‌الملل معاصر، حتی چنانچه میان دو دولت یا مجموعه‌ای از دولت‌ها پیوندهای فرهنگی یا زبانی عمیق وجود داشته باشد، اصل رضایت حاکم مانع از آن می‌شود که یک دولت به استناد این پیوندها در امور داخلی دیگری دخالت نماید. همچنین، هیچ رویه قضایی معتبری در نظام بین‌الملل وجود ندارد که ارجاع به اشتراکات تمدنی را به‌عنوان توجیه حقوقی برای اقدامات سرزمینی یا نظامی بپذیرد.<sup>۲۰</sup>

بدین ترتیب، تحلیل پیوندهای تمدنی در نظم منطقه‌ای اوراسیا، تنها زمانی می‌تواند مشروعیت داشته باشد که در چارچوب سازوکارهای حقوقی و رضایت دوجانبه صورت گیرد، نه به‌مثابه ابزاری برای توجیه اعمال نفوذ یک‌جانبه یا تغییر مرزها. همان‌گونه که رویه نهادهای بین‌المللی نشان می‌دهد، حقوق بین‌الملل، هرچند زمینه‌ساز همکاری‌های فرهنگی و منطقه‌ای است، اما در برابر بهره‌برداری یک‌جانبه از این پیوندها برای تغییر وضعیت حقوقی سرزمین‌ها یا ایجاد مناطق نفوذ، موضعی بازدارنده اتخاذ می‌کند.<sup>۲۱</sup>

## ۶-۱-۱. سابقه تاریخی و ایدئولوژیک نفوذ فرهنگی و زبانی روسیه در مناطق شرقی اروپا و آسیای میانه

ریشه‌های نفوذ فرهنگی و زبانی روسیه در اروپای شرقی و آسیای میانه، به دوران تزارها و گسترش امپراتوری روسیه در قرون هفدهم و هجدهم بازمی‌گردد. در این دوره، حاکمان روس با اتکا بر قدرت نظامی، توسعه نهادهای دینی ارتدوکس، و استقرار نظام آموزشی متمرکز، فرآیند «روسی‌سازی» سرزمین‌های تازه‌تصرف‌شده را آغاز کردند.<sup>۲۲</sup> در جمهوری‌های

17 Mearsheimer, *The Tragedy of Great Power Politics*, 77–79.

18 *Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua* (Nicaragua v. United States of America), Judgment, ICJ Reports 1986, para. 205.

19 François Laruelle, *En dernière humanité: La nouvelle science écologique* (Paris: Éditions du Cerf, 2015), 11–14.

20 Crawford, *Brownlie's Principles*, 403–6

21 Shai D. Talmon, "Recognition of States," in *The Oxford Handbook of the Use of Force in International Law*, ed. Marc Weller (Oxford: Oxford University Press, 2015), 301–304; Christine Gray, *International Law and the Use of Force*, 4th ed. (Oxford: Oxford University Press, 2018), 122–126.

22 Nicholas V. Riasanovsky and Mark D. Steinberg, *A History of Russia*, 8th ed. (Oxford: Oxford University Press, 2018), 265–268.

قفقاز، آسیای مرکزی، و اوکراین، این سیاست‌ها به ایجاد لایه‌ای از هویت روس محور منجر شد که بعدها در دوره شوروی با شدت بیشتری ادامه یافت.

در دوره اتحاد جماهیر شوروی، زبان روسی نه تنها ابزار ارتباط رسمی، بلکه نماد هژمونی فرهنگی و سیاسی در سراسر بلوک شرقی محسوب می‌شد. این الگو، تحت نظریه «برادری ملت‌ها»، به معنای برتری تمدنی روسیه نیز تعبیر می‌شد.<sup>۲۳</sup> پیامد این سیاست، شکل‌گیری اقلیت‌های پرشمار روس‌زبان در کشورهای تازه استقلال یافته پس از فروپاشی شوروی بود؛ اقلیت‌هایی که امروزه بخشی از تنش‌های ژئوپلیتیکی میان روسیه و این کشورها را تشکیل می‌دهند.<sup>۲۴</sup>

در دهه‌های اخیر، تحلیل‌گران غربی و روس، به‌ویژه در سطح فلسفی و ایدئولوژیک، به این مسئله پرداخته‌اند که چگونه تاریخ و هویت فرهنگی می‌توانند در خدمت بازتولید نظم حقوقی و سیاسی قرار گیرند. یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های فکری در این زمینه، الکساندر دوگین<sup>۲۵</sup> است؛ نظریه‌پرداز روسی که آثارش همچون پایه‌های ژئوپولیتیک<sup>۲۶</sup>، به‌عنوان مبنایی برای تدوین سیاست خارجی فدراسیون روسیه در فضای پسانشوروی شناخته می‌شود. دوگین با طرح نظریه ارواسیانسم<sup>۲۷</sup>، خواستار بازگشت به نوعی نظم ژئوپلیتیکی روس محور در برابر نفوذ تمدنی غرب است و بر این باور است که پیوندهای فرهنگی و تمدنی باید مبنای مشروع برای اعمال حاکمیت منطقه‌ای روسیه تلقی شوند.<sup>۲۸</sup>

## ۶-۱-۲. نظریه اوراسیاگرایی و بازتاب آن در سیاست خارجی روسیه

نظریه «اوراسیاگرایی» یکی از مهم‌ترین بنیان‌های فکری در سیاست خارجی معاصر فدراسیون روسیه به‌ویژه در قبال منطقه اوراسیاست. این نظریه ریشه در گفتمان‌های ملی‌گرایانه روسیه در اوایل قرن بیستم دارد، اما در دهه‌های اخیر، به‌واسطه آثار چهره‌هایی چون الکساندر دوگین، احیا شده و شکل مؤثری به خود گرفته است. اوراسیاگرایی، ضمن طرد انگاره‌های لیبرال‌دموکراتیک غرب، بر نوعی نظم ژئوپلیتیکی مبتنی بر پیوندهای فرهنگی، زبانی و دینی اقوام اسلاو و غیرغربی تأکید دارد و خواستار استقلال سیاسی و تمدنی منطقه اوراسیا از نفوذ غرب است.<sup>۲۹</sup> در عین حال، استفاده از نظریه‌هایی چون اوراسیاگرایی در توجیه اقدامات فرامرزی، در تعارض با اصول حقوق بین‌الملل، به‌ویژه اصل عدم مداخله و احترام به تمامیت ارضی دولت‌ها قرار دارد. منشور ملل متحد در ماده ۲(۴)، به‌صراحت هرگونه تهدید یا استفاده از زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی کشورها را ممنوع کرده است. همچنین دیوان بین‌المللی دادگستری در آرای مختلف، تأکید کرده که تعلقات فرهنگی و تاریخی، مگر در شرایط خاص و با رضایت آزادانه مردمان مناطق مورد نظر، نمی‌توانند مبنای مشروعیت‌بخش برای تجزیه‌طلبی یا الحاق سرزمین باشند.<sup>۳۰</sup>

## ۶-۱-۳. تأثیر ساختارهای هویتی بر تفسیر اصل عدم مداخله در حقوق بین‌الملل

در حقوق بین‌الملل، اصل عدم مداخله<sup>۳۱</sup> یکی از اصول بنیادین منشور ملل متحد است که بر مبنای احترام به حاکمیت و استقلال سیاسی دولت‌ها، هرگونه مداخله خارجی در امور داخلی کشورها را ممنوع می‌داند. با این حال، در عمل، تفاسیر متفاوت از این اصل به‌ویژه در بسترهای فرهنگی و هویتی شکل گرفته است. ساختارهای هویتی، به‌ویژه در مناطق چندقومیتی یا دارای تنوع زبانی و مذهبی، بر درک و اجرای این اصل تأثیرگذار بوده‌اند و در برخی موارد، مبنایی برای مشروعیت‌بخشی به مداخلات خارجی قلمداد شده‌اند.<sup>۳۲</sup>

23 Geoffrey Hosking, *Russia and the Russians: A History*, 2nd ed. (Cambridge, MA: Harvard University Press, 2001), 410–412.

24 Jeremy Smith, *The Russian Nation: History, Identity, Politics* (London: Routledge, 1996), 48–50.

25 Alexander Dugin

26 Foundations of Geopolitics

27 Eurasianism

28 Alexander Dugin, *Foundations of Geopolitics: The Geopolitical Future of Russia* (Moscow: Arktogeia, 1997), 142–145.

29 Ibid.

30 Accordance with International Law of the Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo, Advisory Opinion, ICJ Reports 2010, paras. 81–85; Crawford, *Brownlie's Principles*, 385–389.

31 Non-intervention

32 Crawford, *Brownlie's Principles*, 147–150..

یکی از چالش‌های جدی در تفسیر اصل عدم مداخله، هنگامی بروز می‌کند که یک دولت، مدعی دفاع از حقوق گروه‌های قومی یا زبانی در کشورهای دیگر می‌شود. این ادعا، به‌ویژه از سوی فدراسیون روسیه در قبال جمعیت‌های روس‌زبان در اوکراین، مولداوی یا قزاقستان، بارها مطرح شده و به‌عنوان توجیهی برای دخالت‌های سیاسی یا حتی نظامی مورد استفاده قرار گرفته است. روسیه در این چارچوب، خود را نه فقط به‌عنوان یک بازیگر سیاسی، بلکه به‌عنوان یک «پشتیبان تمدنی» برای جوامع روس تبار معرفی کرده و این نقش را مبنایی برای مسئولیت‌پذیری فرامرزی خود دانسته است.<sup>۳۳</sup>

با این حال، این رویکرد در تعارض با رویه تثبیت‌شده دیوان بین‌المللی دادگستری قرار دارد. در قضیه نیکاراگوئه علیه ایالات متحده<sup>۳۴</sup>، دیوان به‌صراحت اعلام کرد که مداخله به دلایل فرهنگی، ایدئولوژیک یا انسانی، چنانچه بدون رضایت دولت ذی‌ربط صورت گیرد، ناقض اصل عدم مداخله است.<sup>۳۵</sup> افزون بر این، در رأی مشورتی مربوط به استقلال دیوان اگرچه اعلامیه یک‌جانبه استقلال را ذاتاً ناقض حقوق بین‌الملل ندانست، اما تأکید کرد که مشروعیت بین‌المللی چنین اعلامیه‌هایی بستگی به زمینه‌های خاص و واکنش جامعه بین‌المللی دارد. در مورد کوزوو، بخشی از جامعه جهانی با استناد به نقض فاحش حقوق بشر و وضعیت خاص اقلیت آلبانی‌تبار، حق تعیین سرنوشت مردم کوزوو را تا حدودی پذیرفتند.

در نتیجه، ساختارهای هویتی، هرچند ممکن است در تحلیل‌های سیاسی نقش ایفا کنند، اما در عرصه حقوق بین‌الملل، نمی‌توانند مبنای مستقل یا کافی برای تضعیف اصل عدم مداخله تلقی شوند. حقوق بین‌الملل، در تلاش است تا میان احترام به تنوع فرهنگی و حفظ نظم حقوقی بین‌المللی، تعادل برقرار نماید.

## ۶-۱-۴. مرزهای تمدنی در اوراسیا از منظر نظریه هانتینگتون و نقد آن در بستر حقوقی

نظریه «برخورد تمدن‌ها»<sup>۳۷</sup> که نخستین بار توسط ساموئل هانتینگتون<sup>۳۸</sup> در دهه ۱۹۹۰ مطرح شد، تأثیر گسترده‌ای بر تحلیل‌های سیاسی و ژئوپلیتیکی مناطق مرزی جهان، از جمله منطقه اوراسیا، گذاشت. هانتینگتون معتقد بود که در دوران پساجنگ سرد، منازعات اصلی جهان نه بر اساس ایدئولوژی یا منافع اقتصادی، بلکه میان تمدن‌های عمده و متفاوت رخ خواهد داد.<sup>۳۹</sup> در تقسیم‌بندی او، روسیه و بخش‌های وسیعی از آسیای مرکزی و شرقی اروپا، در چارچوب «تمدن ارتدکس» قرار می‌گیرند که از نظر فرهنگی، تاریخی و مذهبی، در تقابل با تمدن غربی تعریف می‌شود.

بر اساس این چارچوب نظری، منطقه اوراسیا به‌ویژه در مرزهای بین اوکراین و روسیه، به‌عنوان یکی از «شکاف‌تمدنی»<sup>۴۰</sup> شناسایی می‌شود؛ جایی که تقابل تاریخی و فرهنگی میان دو نظم تمدنی متفاوت، زمینه‌ساز منازعات ژئوپلیتیکی شده است. برخی تحلیل‌گران روسی، با بهره‌گیری از این نظریه، استدلال کرده‌اند که پیوندهای فرهنگی و تمدنی میان روس‌زبانان شرق اوکراین و روسیه، می‌تواند مبنایی مشروع برای مداخله یا حمایت از خودمختاری باشد.<sup>۴۱</sup>

33 Alexander Dugin, *Foundations of Geopolitics: The Geopolitical Future of Russia* (Moscow: Arktogeia, 1997), 142–145. and Philip M. Nichols (London; New York: Routledge, 2021), 122–126.

34 *Nicaragua v. United States*, 1986 I.C.J. Rep. 14.

35 *Nicaragua v. United States*, 1986 I.C.J. Rep. 14, paras. 202–205.

36 *Kosovo Advisory Opinion*, ICJ Reports 2010.

37 *Clash of Civilizations*

38 Samuel P. Huntington

39 Samuel P. Huntington, *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order* (New York: Simon & Schuster, 1996), 28–32.

40 *civilizational fault lines*

41 Andrei P. Tsygankov, *Russia's Foreign Policy: Change and Continuity in National Identity*, 3rd ed. (Lanham, MD: Rowman & Littlefield, 2016), 113–15.

برخی نویسندگان ایرانی نیز با رویکردی انتقادی، بر این نکته تأکید کرده‌اند که نظریه‌های تمدنی و هویتی، علی‌رغم کارآمدی در تحلیل‌های جامعه‌شناختی و سیاسی، فاقد ظرفیت ایجاد مشروعیت حقوقی مستقل در نظام حقوق بین‌الملل هستند و نمی‌توانند جایگزین قواعد آمره و عرفی بین‌المللی شوند.<sup>۴۲</sup>

با این حال، از منظر حقوق بین‌الملل، چنین تحلیل‌هایی واجد ارزش الزام‌آور نیستند. اصول بنیادین منشور ملل متحد، به‌ویژه اصل عدم توسل به زور و اصل عدم مداخله، بر این نکته تأکید دارند که تعلقات فرهنگی یا تمدنی نمی‌توانند توجیهی برای نقض تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی کشورها باشند. دیوان بین‌المللی دادگستری نیز در آرای متعدد خود، به‌ویژه در رأی مشورتی مربوط به کوزوو<sup>۴۳</sup> و قضیه نیکاراگوئه علیه ایالات متحده<sup>۴۴</sup>، بر تقدم اصول حقوقی نسبت به برداشت‌های فرهنگی و سیاسی تأکید کرده است.<sup>۴۵</sup>

## ۶-۲-۵. مروری تطبیقی بر نظم‌های تمدنی و نظم حقوقی بین‌المللی

در تحلیل تعارضات منطقه‌ای، از جمله بحران اوکراین، یکی از چالش‌های نظری بنیادین، نحوه تقابل یا هم‌زیستی میان نظم‌های تمدنی و نظم حقوقی بین‌المللی<sup>۴۶</sup> است. از یک سو، بسیاری از بازیگران بین‌المللی، به‌ویژه فدراسیون روسیه، بر پیوندهای تمدنی، فرهنگی و تاریخی خود با مناطق پیرامونی تأکید دارند و این پیوندها را مبنایی برای حق مداخله یا بازتعریف مرزهای ژئوپلیتیکی قلمداد می‌کنند. از سوی دیگر، حقوق بین‌الملل معاصر، بر مبنای اصولی چون حاکمیت دولت‌ها، عدم توسل به زور و حق تعیین سرنوشت، چارچوبی نسبتاً سخت‌گیرانه برای مشروعیت‌بخشی به تغییرات مرزی یا مداخلات خارجی ایجاد کرده است.<sup>۴۷</sup>

در نظریه‌های تمدنی، خصوصاً آنچه در آثار ساموئل هانتینگتون<sup>۴۸</sup> و الکساندر دوگین<sup>۴۹</sup> مطرح شده است، هویت فرهنگی و تعلق تمدنی ملت‌ها واجد اصالت و اولویت است. این نگاه، اگرچه می‌تواند در سطح جامعه‌شناختی یا تاریخی مفید باشد، اما هنگامی که به عرصه حقوقی وارد می‌شود، با محدودیت‌های جدی مواجه می‌گردد. به‌ویژه آن‌که اصول بنیادین حقوق بین‌الملل مبتنی بر اجماع دولت‌ها و قواعد عرفی است، نه احساسات فرهنگی یا ایدئولوژیک.

در مقابل، نظم حقوقی بین‌المللی تلاش دارد که قواعدی جهانی و غیرشخصی ارائه دهد تا از طریق آن، صلح و ثبات میان دولت‌ها حفظ شود. این نظم، بر استقلال مرزهای سیاسی و اصل برابری حاکمیت دولت‌ها تأکید می‌ورزد و هرگونه تلاش برای بازتعریف مرزها بر مبنای تاریخ، فرهنگ یا زبان را نیازمند رضایت آزادانه و سازوکارهای قانونی می‌داند. برای نمونه، دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی مشورتی کوزوو اعلام کرد که حق تعیین سرنوشت، صرفاً در موارد خاص نقض فاحش حقوق بشر یا استعمار می‌تواند به تجزیه مشروع منتج گردد، وگرنه باید در چارچوب تمامیت ارضی دولت‌ها اعمال گردد.<sup>۵۰</sup>

بنابراین، هرچند شناخت نظم‌های تمدنی برای درک بسترهای تاریخی و فرهنگی منازعات منطقه‌ای ضروری است، اما مشروعیت اعمال سیاسی در سطح بین‌المللی، همچنان وابسته به تطابق با قواعد الزام‌آور حقوق بین‌الملل خواهد بود. این امر به‌ویژه در مورد مناقشات سرزمینی، همچون بحران‌های کریمه و دونباس، اهمیت مضاعف پیدا می‌کند؛ جایی

<sup>۴۲</sup> قاری سید فاطمی، سیدمحمد، *حقوق بین‌الملل عمومی* (تهران: انتشارات میزان، ۱۳۹۵)، ۵۱-۵۴.

43 *Kosovo Advisory Opinion*, ICJ Reports 2010.

44 *Nicaragua case*, ICJ Reports 1986, paras. 202-5.

45 Ibid.

46 international legal order

47 Crawford, *Brownlie's Principles of Public International Law*, 107-12; Cassese, *International Law*, 110-13.

48 Huntington, Samuel P. *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order*. New York: Simon & Schuster, 1996.

49 Alexander Dugin, *Foundations of Geopolitics: The Geopolitical Future of Russia* (Moscow: Arktogetia, 1997), 142-145.

50 *Kosovo Advisory Opinion*, ICJ 2010, paras. 82-85.

که ادعاهای تاریخی و تمدنی روسیه، در غیاب رضایت مردم و خارج از چارچوب‌های حقوقی شفاف، با مخالفت گسترده جامعه بین‌المللی مواجه شده‌اند.<sup>۵۱</sup>

### ۳-۶. تحلیل نقش مشروعیت تاریخی در توجیه مداخله و تجدیدنظرطلبی سرزمینی

یکی از پدیده‌های پرچالش در نظام حقوق بین‌الملل معاصر، بهره‌گیری از روایت‌های تاریخی و تمدنی به‌عنوان ابزاری برای توجیه مداخلات سیاسی و تجدیدنظر در مرزهای بین‌المللی است. دولت‌هایی که در پی افزایش حوزه نفوذ یا اعمال حاکمیت بر مناطق پیرامونی هستند، گاه تلاش می‌کنند مشروعیت اقدامات خود را نه در چارچوب قواعد حقوقی الزام‌آور، بلکه با ارجاع به هویت تاریخی، تعلقات فرهنگی، یا سابقه تمدنی آن مناطق توجیه کنند. این‌گونه استنادها، هرچند از منظر جامعه‌شناختی و تحلیل گفتمان ممکن است قابل بررسی باشند، اما در حوزه حقوق بین‌الملل، نیازمند تطابق با اصولی چون حاکمیت دولت‌ها، اصل منع توسل به زور، و حقوق بشر هستند.<sup>۵۲</sup>

در این پژوهش، تلاش خواهد شد تا نسبت میان مشروعیت تاریخی و مشروعیت حقوقی در زمینه ادعاهای سرزمینی و سیاست‌های مداخله‌گرایانه بررسی شود. از یک سو، به نحوه بهره‌برداری دولت‌ها از حافظه تاریخی و گفتمان‌های هویتی پرداخته می‌شود و از سوی دیگر، جایگاه این استنادات در ساختار قواعد بین‌الملل مورد تحلیل قرار می‌گیرد. مسئله اساسی آن است که آیا تاریخ می‌تواند به‌تنهایی مبنایی معتبر برای بازتعریف مرزها یا توجیه استفاده از زور تلقی شود؟ و اگر نه، چارچوب‌های حقوقی و منطقی برای محدودسازی این‌گونه ادعاها کدام‌اند؟

### ۶-۳-۱. مشروعیت تاریخی و تفاوت آن با مشروعیت حقوقی در عرف بین‌الملل

در ادبیات نظری روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل، تمایز میان مشروعیت تاریخی<sup>۵۳</sup> و مشروعیت حقوقی یکی از مباحث بنیادینی است که در تحلیل ادعاهای سرزمینی یا سیاست‌های مداخله‌گرایانه دولت‌ها نقش تعیین‌کننده دارد. مشروعیت تاریخی معمولاً بر پایه پیوندهای فرهنگی، زبانی، مذهبی یا حافظه‌های جمعی شکل می‌گیرد و ادعا می‌کند که یک سرزمین خاص، در گذشته‌ای دور یا نزدیک، بخشی از پیکره هویتی، سیاسی یا تمدنی یک ملت بوده است. در مقابل، مشروعیت حقوقی، مبنای خود را بر قواعد الزام‌آور حقوق بین‌الملل، از جمله اصل تمامیت ارضی، اصل منع توسل به زور، و اصل عدم مداخله قرار می‌دهد.<sup>۵۴</sup>

از منظر عرف بین‌الملل، مشروعیت حقوقی تنها زمانی شکل می‌گیرد که رویه دولت‌ها و عقیده حقوقی به‌صورت همزمان و مستمر در پذیرش یک قاعده یا ادعا دیده شود. بنابراین، صرف وجود یک روایت تاریخی، حتی اگر با اسناد معتبر نیز پشتیبانی شود، نمی‌تواند به‌تنهایی مبنای ایجاد قاعده عرفی یا توجیه حقوقی برای اقداماتی چون مداخله نظامی یا الحاق سرزمین قرار گیرد.<sup>۵۵</sup> دیوان بین‌المللی دادگستری در رأی مشورتی مربوط به کوزوو<sup>۵۶</sup> و همچنین در قضیه تیمور شرقی<sup>۵۷</sup> حق تعیین سرنوشت ملت‌ها را به‌عنوان یک تعهد عام‌الشمول شناسایی کرده و تأکید می‌کند که تحقق هر وضعیت حقوقی در خصوص سرزمین‌ها منوط به احترام به اراده آزادانه مردم آن سرزمین است. بر این اساس، هرگونه استناد به ملاحظات تاریخی یا ترتیبات بین‌دولتی، در صورتی که بدون تحقق رضایت آزادانه مردم و فارغ از چارچوب اصول بنیادین حقوق بین‌الملل باشد، نمی‌تواند به‌تنهایی منشأ اثر الزام‌آور حقوقی تلقی شود.

افزون بر این، تفاوت ماهوی مشروعیت تاریخی و مشروعیت حقوقی در این نکته نهفته است که اولی، بیشتر بر احساسات، حافظه تاریخی و انگیزه‌های سیاسی استوار است؛ در حالی که دومی، متکی بر رویه‌پذیرفته‌شده دولت‌ها و

51 Gray, *International Law and the Use of Force*, 117–120; Talmon, "Recognition of States," 305–7.

52 Cassese, *International Law*, 110–13; Crawford, *Brownlie's Principles*, 61–64.

53 Historical Legitimacy

54 James Crawford, *State Responsibility: The General Part* (Cambridge: Cambridge University Press, 2006), 33–35; Antonio Cassese, *International Law*, 2nd ed. (Oxford: Oxford University Press, 2005), 49–52.

55 Mark E. Villiger, *Treaty Law* (Charlottesville, VA: The Michio Company, 1997), 28–32.

56 *Kosovo Advisory Opinion*, 2010 I.C.J. Rep. 403.

57 *Case Concerning East Timor (Portugal v. Australia)*, Judgment, 1995 I.C.J. Rep. 90, para. 29.

نهادهای حقوقی بین‌المللی است. در این راستا، بسیاری از تحلیل‌گران معتقدند که بهره‌گیری از مشروعیت تاریخی، در غیاب مشروعیت حقوقی، می‌تواند منجر به بی‌ثباتی، تعارض و نقض نظم بین‌الملل گردد.<sup>۵۸</sup>

از این منظر، هرچند تاریخ می‌تواند در شکل‌گیری هویت ملی و سیاست‌گذاری نقش ایفا کند، اما در نظام حقوق بین‌الملل، اعتبار آن تنها زمانی پذیرفته می‌شود که در چارچوب قواعد الزام‌آور حقوقی تفسیر شود و نه به‌عنوان مبنایی مستقل برای توجیه مداخله یا تجزیه‌طلبی. تمایز میان این دو نوع مشروعیت، به‌ویژه در بحران‌هایی مانند مورد کریمه، دونباس یا قره‌باغ، نشان‌دهنده اهمیت تحلیل دقیق‌تر مفاهیم حقوقی در برابر استنادات تاریخی است.

### ۶-۳-۲. ارجاع به تاریخ در پرونده‌های دیوان بین‌المللی دادگستری

دیوان بین‌المللی دادگستری<sup>۵۹</sup> در رویه قضایی خود، گاه به عناصر تاریخی به‌عنوان ابزار تفسیر یا ارزیابی مشروعیت ادعاهای سرزمینی و مرزی پرداخته است. با این حال، این ارجاعات همواره در چارچوب اصول بنیادین حقوق بین‌الملل و رعایت محدودیت‌های ناشی از منشور ملل متحد و عرف بین‌الملل انجام شده‌اند. به بیان دیگر، تاریخ در رویه دیوان نقش تکمیلی دارد و به‌تنهایی نمی‌تواند مبنای حقوقی مستقل برای تغییر وضعیت مرزها یا توجیه استفاده از زور باشد.<sup>۶۰</sup>

یکی از نمونه‌های بارز این رویکرد، قضیه فلات قاره دریای شمال<sup>۶۱</sup> است، که در آن دیوان به بررسی سوابق معاهداتی و رویه‌های تاریخی میان دولت‌های ذی‌نفع پرداخت، اما تأکید کرد که عرف بین‌المللی و رضایت متقابل دولت‌ها، معیار اصلی تعیین حقوق و تعهدات است.<sup>۶۲</sup> در این پرونده، تاریخ صرفاً به‌عنوان زمینه توضیحی برای فهم بهتر روابط طرفین به‌کار رفت، نه به‌عنوان مبنای ایجاد حق مالکیت.

در قضیه تیمور شرقی،<sup>۶۳</sup> دیوان بین‌المللی دادگستری اگرچه به پیشینه استعمار پرتغال و تحولات تاریخی مرتبط با این سرزمین اشاره می‌کند، اما به دلیل فقدان صلاحیت، از ورود به ماهیت اختلاف و ارزیابی نهایی وضعیت حقوقی سرزمین خودداری می‌نماید. با این حال، دیوان در چارچوب استدلال‌های مقدماتی خود، بر جایگاه بنیادین حق تعیین سرنوشت مردم تیمور شرقی در نظام حقوق بین‌الملل و پیوند آن با الزامات منشور ملل متحد تأکید می‌ورزد. از این منظر، این پرونده نشان می‌دهد که سوابق تاریخی سلطه یا وابستگی سیاسی، به‌تنهایی مبنای مشروعیت حقوقی تلقی نمی‌شوند و هرگونه ارزیابی حقوقی ناگزیر باید در پرتو اصول معاصر حقوق بین‌الملل، به‌ویژه حق تعیین سرنوشت ملت‌ها، صورت گیرد، هرچند دیوان در این پرونده وارد تصمیم‌گیری ماهوی نشده است.

نمونه مهم دیگر، رأی مشورتی کوزوو است.<sup>۶۴</sup> در این رأی، دیوان به تاریخچه مناقشات قومی و مداخلات بین‌المللی در بالکان اشاره کرد، اما تصریح نمود که پرسش حقوقی اصلی، سازگاری اعلامیه استقلال با قواعد موجود حقوق بین‌الملل است، نه ارزیابی مشروعیت تاریخی آن.<sup>۶۵</sup> این رویکرد، در تضاد آشکار با ادعاهای روسیه در قبال کریمه و دونباس است، که در آن، استناد به تاریخ به‌عنوان مبنای اصلی الحاق مطرح شده است، در حالی که جامعه بین‌المللی آن را فاقد وجهت حقوقی دانسته است.<sup>۶۶</sup>

58 T. D. Grant, *International Law: Cases and Materials* (Cambridge: Cambridge University Press, 2017), 56–58; Christine Gray, *International Law and the Use of Force*, 4th ed. (Oxford: Oxford University Press, 2018), 83–85.

59 International Court of Justice

60 Shaw, *International Law*, 493–496..

61 *North Sea Continental Shelf Cases (Federal Republic of Germany/Denmark; Federal Republic of Germany/Netherlands)*, Judgment, 1969 I.C.J. Rep. 3.

62 Ibid

63 *East Timor (Portugal v. Australia)*, 1995 I.C.J. Rep. 90, para. 29.

64 *Kosovo Advisory Opinion*, 2010 I.C.J. Rep. 403.

65 *Kosovo Advisory Opinion*, paras. 74–82.

66 Terri Grant, *International Law: Cases and Materials*, 3rd ed. (New York: Routledge, 2015), 27–29.

برآیند این رویه‌ها نشان می‌دهد که ارجاع به تاریخ، در دیوان بین‌المللی دادگستری، ابزاری کمکی برای تبیین واقعیت‌ها و ارزیابی ادعاهاست، اما تصمیم‌نهایی همواره بر اساس اصول جاری و مفاهیم الزام‌آور حقوق بین‌الملل اتخاذ می‌شود. این مسئله به‌ویژه در مناقشات معاصر نظیر بحران اوکراین اهمیت دارد، جایی که ادعاهای تاریخی باید در پرتو تعهدات دولت‌ها به منع توسل به زور، حق تعیین سرنوشت، و احترام به مرزهای بین‌المللی تحلیل شوند.<sup>۶۷</sup>

### ۶-۳-۳. بررسی مفهوم «مالکیت معنوی سرزمین» در اندیشه سیاسی روسیه

مفهوم «مالکیت معنوی سرزمین» در گفتمان سیاسی و فلسفی روسیه، به‌ویژه در آثار اندیشمندانی چون الکساندر دوگین و ایوان ایلیین<sup>۶۸</sup> جایگاه ویژه‌ای دارد. این ایده بر آن است که رابطه میان یک ملت و سرزمین خود، صرفاً جنبه فیزیکی و مرزی ندارد، بلکه شامل پیوندهای تاریخی، فرهنگی، مذهبی و حتی معنوی است که در طی قرن‌های متمادی شکل گرفته‌اند. دوگین در اثر مشهور خود با عنوان «پایه‌های ژئوپولیتیک» استدلال می‌کند که مرزهای حقیقی روسیه باید بر اساس «حوزه‌های تمدنی»<sup>۶۹</sup> تعریف شوند، نه صرفاً خطوط ترسیم‌شده در معاهدات بین‌المللی.<sup>۷۰</sup>

ایوان ایلیین، فیلسوف سیاسی روس در اوایل قرن بیستم، این ایده را با ابعاد اخلاقی و الهیاتی ترکیب می‌کند و معتقد است که سرزمین به‌مثابه امانتی الهی در اختیار ملت قرار دارد و هرگونه تجزیه یا جدایی از آن، نوعی خیانت به رسالت تاریخی ملت محسوب می‌شود.<sup>۷۱</sup> این دیدگاه بعدها در برخی بیانیه‌ها و مواضع رسمی روسیه در قبال بحران‌های سرزمینی، از جمله در کریمه و دونباس، بازتاب یافته است.

از منظر حقوق بین‌الملل، چنین مفاهیمی فاقد وجهت الزام‌آور هستند، چراکه اصول بنیادینی چون اصل عدم توسل به زور (و احترام به تمامیت ارضی دولت‌ها، هرگونه تغییر مرزها را تنها از طریق توافقات دوجانبه یا سازوکارهای حقوقی بین‌المللی مجاز می‌شمارند.<sup>۷۲</sup> با این حال، «مالکیت معنوی سرزمین» می‌تواند به‌عنوان یک عنصر در تحلیل گفتمان سیاسی و شناخت انگیزه‌های ژئوپولیتیکی مورد بررسی قرار گیرد.

نمونه‌هایی از ارجاع به این مفهوم را می‌توان در استدلال‌های روسیه پیرامون «حمایت از روس‌زبانان» و «حفظ میراث مشترک تاریخی» یافت؛ مفاهیمی که اگرچه از دیدگاه حقوق بین‌الملل معاصر، قادر به ایجاد حق مداخله یا تغییرات سرزمینی نیستند، اما در عرصه سیاست و افکار عمومی، نقشی پررنگ در مشروع‌سازی اقدامات ایفا می‌کنند.<sup>۷۳</sup>

### ۶-۳-۴. چالش میان واقعیت‌های سرزمینی و هنجارهای تثبیت‌شده حقوق بین‌الملل

یکی از چالش‌های بنیادین در مناقشه روسیه و اوکراین، شکاف میان واقعیت‌های میدانی<sup>۷۴</sup> و مرزهای شناخته‌شده در چارچوب حقوق بین‌الملل<sup>۷۵</sup> است. در مناطقی چون دونباس و کریمه، کنترل مؤثر سرزمینی و ساختارهای اداری سیاسی تحت نفوذ روسیه، وضعیتی ایجاد کرده که از منظر واقعیت‌های عینی، مشابه تغییرات مرزی به‌نظر می‌رسد؛ با این حال، حقوق بین‌الملل معاصر، به‌ویژه بر اساس منشور ملل متحد و اصل منع توسل به زور، همچنان بر حفظ مرزهای به‌رسمیت شناخته‌شده تأکید دارد.<sup>۷۶</sup>

67 Crawford, James. *Brownlie's Principles of Public International Law*. 9th ed. Oxford: Oxford University Press, 2019, 50–53; Gray, Christine. *International Law and the Use of Force*. 4th ed. Oxford: Oxford University Press, 2018, 94–97.

68 Ivan Ilyin

69 civilizational spheres

70 Crawford, James. *Brownlie's Principles of Public International Law*, 50–53; Gray, Christine. *International Law and the Use of Force*, 94–97; Dugin, Alexander. *Foundations of Geopolitics*, 141–145.

71 Ivan Ilyin, *On the Essence of Legal Consciousness* (1956), 58–62.

72 Charter of the United Nations, art. 2(4).

73 Crawford, *Brownlie's Principles*, 385–388; Talmon, "Recognition of States," 305–307.

74 de facto

75 de jure

76 UN Charter, art. 2(4); Crawford, *Brownlie's Principles*, 385–389.

این وضعیت، به‌ویژه زمانی که جمعیت محلی دارای پیوندهای فرهنگی، زبانی یا تاریخی عمیق با دولت همجوار باشد، به تنش‌های مضاعف می‌انجامد. از یک سو، اصل تمامیت ارضی و عدم مداخله، مانع از پذیرش تغییر مرزها بر اساس واقعیت‌های ایجادشده با زور می‌شود؛ از سوی دیگر، بی‌توجهی کامل به این واقعیت‌ها، می‌تواند به تداوم منازعه و بی‌ثباتی منجر گردد. رویه‌های بین‌المللی از جمله تجربه کوزوو و سودان جنوبی نشان می‌دهد که در موارد خاص، جامعه بین‌المللی با استفاده از سازوکارهای مذاکره، همه‌پرسی تحت نظارت، یا ترتیبات ویژه خودگردانی، تلاش کرده است راه‌حلی صلح‌آمیز و قانونی بیابد.<sup>۷۷</sup>

بر این اساس، چالش اصلی در بحران کنونی، یافتن سازوکاری است که هم با هنجارهای بنیادین حقوق بین‌الملل سازگار باشد و هم واقعیت‌های سرزمینی و انسانی منطقه را در نظر گیرد. فقدان چنین رویه‌ای در نظم حقوقی موجود، موجب شده است که بحران روسیه و اوکراین در مسیر فرسایشی و پرهزینه ادامه یابد و زمینه‌ساز بحران‌های مشابه در سایر مناطق گردد.<sup>۷۸</sup>

۶-۴. چشم‌اندازهای حقوقی برای بازتعریف نظم منطقه‌ای در چارچوب اصول حقوق بین‌الملل در شرایطی که بحران‌های ژئوپلیتیکی در اوراسیا، به‌ویژه مناقشه میان روسیه و اوکراین، نشان داده‌اند که ساختارهای فعلی حقوق بین‌الملل در پاسخگویی مؤثر به منازعات پیچیده منطقه‌ای با چالش‌های جدی مواجه‌اند. بازاندیشی در چارچوب‌های حقوقی موجود اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد.<sup>۷۹</sup> اصول بنیادین منشور ملل متحد همچون اصل منع توسل به زور، احترام به تمامیت ارضی و حق تعیین سرنوشت ملت‌ها هرچند به‌عنوان ستون‌های اصلی نظم بین‌الملل معاصر شناخته می‌شوند،<sup>۸۰</sup> اما در عمل، تعارضات تفسیر و اجرای این اصول، به مانعی جدی در مسیر حل‌وفصل مسالمت‌آمیز اختلافات بدل شده است.<sup>۸۱</sup>

از سوی دیگر، تحولات چند دهه اخیر نشان داده است که روابط بین‌المللی در اوراسیا صرفاً بر محور قدرت سخت شکل نمی‌گیرد، بلکه عوامل فرهنگی، تاریخی و هویتی نیز نقش چشمگیری در تعیین رفتار دولت‌ها و برداشت آنها از مشروعیت اعمال نفوذ ایفا می‌کنند.<sup>۸۲</sup> این وضعیت سبب شده که سازوکارهای حقوقی موجود، که عمدتاً بر مبنای الگوهای پس از جنگ جهانی دوم طراحی شده‌اند، در مواجهه با بحران‌هایی که ریشه‌های چندوجهی و فراملی دارند، کارآمدی محدودی داشته باشند.<sup>۸۳</sup>

در این بستر، پرسش اساسی این است که چگونه می‌توان با تکیه بر مبانی حقوق بین‌الملل و عرف منطقه‌ای، چارچوبی منعطف و کارآمد برای تنظیم روابط منطقه‌ای و مهار منازعات ایجاد کرد؛ چارچوبی که نه تنها مانع از گسترش تنش‌ها شود، بلکه بتواند بستر گفت‌وگوی سازنده میان بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی را فراهم آورد.

## ۶-۴-۱. ظرفیت‌های منشور ملل متحد در تنظیم نظم منطقه‌ای

<sup>77</sup> Kosovo Advisory Opinion, ICJ 2010, paras. 79–84; Robert Wilde, *International Law and Statehood* (Cambridge: Cambridge University Press, 2011), 541–543.

<sup>۷۸</sup> محمد رضا ضیائی‌بیگدلی، *حقوق بین‌الملل عمومی* (تهران: گنج دانش، ۱۳۹۶)، ۴۲۹–۴۴۵.

<sup>79</sup> Cassese, *International Law*, 45–48; Gray, *International Law and the Use of Force*, 92–96.

<sup>80</sup> Shaw, *International Law*, 120–125.

<sup>81</sup> Crawford, *Brownlie's Principles*, 375–380; Talmon, "Recognition of States," 301–305.

<sup>82</sup> Dugin, *Foundations of Geopolitics*, 142–145; Ted Hopf, *Reconstructing the Cold War: The Early Years, 1945–1958* (Oxford: Oxford University Press, 2010), 40–44.

<sup>83</sup> Martti Koskenniemi, "What Is International Law For?," in *The Politics of International Law*, ed. Martti Koskenniemi (Oxford: Hart Publishing, 2011), 120–123; James Crawford, *Brownlie's Principles of Public International Law*, 9th ed. (Oxford: Oxford University Press, 2019), 389–392.

منشور ملل متحد به‌عنوان سند بنیادین نظم بین‌الملل معاصر، ابزارها و ظرفیت‌های متعددی را برای تنظیم روابط منطقه‌ای و پیشگیری از بروز یا تشدید منازعات پیش‌بینی کرده است.<sup>۸۴</sup> مواد ۵۲ تا ۵۴ منشور، به‌ویژه بر نقش سازمان‌ها و ترتیبات منطقه‌ای در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی تأکید می‌کنند، مشروط بر اینکه اقدامات آنها با اصول و مقاصد ملل متحد سازگار باشد.<sup>۸۵</sup> این ظرفیت‌ها به دولت‌ها اجازه می‌دهد تا از طریق همکاری‌های منطقه‌ای، راهکارهایی برای حل اختلافات بیابند که متناسب با ویژگی‌های فرهنگی، تاریخی و سیاسی همان منطقه باشد، بی‌آنکه الزماً نیازمند مداخله مستقیم شورای امنیت باشند.<sup>۸۶</sup>

با این حال، تجربه بحران‌هایی همچون بالکان در دهه ۱۹۹۰ و اوکراین پس از ۲۰۱۴ نشان می‌دهد که استفاده از این ظرفیت‌ها نیازمند اراده سیاسی مشترک و همگرایی حداقلی میان بازیگران کلیدی است. فقدان چنین همگرایی، حتی در چارچوب منشور، می‌تواند به بن‌بست‌های دیپلماتیک و امنیتی منجر شود. به‌عنوان نمونه، در مناقشه اوکراین، هرچند سازمان امنیت و همکاری اروپا به‌عنوان یک چارچوب منطقه‌ای فعال شد، اما اختلافات میان اعضای کلیدی مانع از دستیابی به راه‌حل پایدار گردید.<sup>۸۷</sup>

در همین راستا، منشور ملل متحد همچنین امکان ایجاد مأموریت‌های صلح‌بانی مشترک میان سازمان‌های منطقه‌ای و سازمان ملل را فراهم می‌آورد؛<sup>۸۸</sup> رویکردی که در مواردی مانند همکاری اتحادیه آفریقا با شورای امنیت در حل بحران دارفور به‌کار گرفته شد.<sup>۸۹</sup> این مدل، در صورت وجود اراده سیاسی و تعهد حقوقی، می‌تواند در اوراسیا نیز به‌عنوان الگویی برای کاهش تنش‌ها و ایجاد فضای گفت‌وگو میان روسیه و اوکراین مورد استفاده قرار گیرد.

#### ۶-۴-۲. پیشنهادهایی برای چارچوب‌های قانونی جهت مهار نفوذ فرامرزی و تقویت تمامیت ارضی

برای کاهش تنش‌ها و مهار نفوذ فرامرزی در مناطق مناقشه‌خیز همچون اوراسیا، نیاز به چارچوب‌های قانونی و نهادی است که بتواند همزمان دو هدف اصلی را دنبال کند: حفظ تمامیت ارضی کشورها و ایجاد بسترهای همکاری میان دولت‌های ذی‌نفع.<sup>۹۰</sup>

**نخست**، تدوین معاهدات منطقه‌ای الزام‌آور میان کشورهای اوراسیا می‌تواند زمینه‌ساز تعیین خطوط قرمز مشترک در قبال مداخله نظامی یا سیاسی در امور داخلی سایر کشورها شود. این معاهدات باید شامل سازوکارهای نظارتی، گزارش‌دهی و ضمانت اجرای مشخص باشند و در صورت نقض، امکان رجوع به داوری یا دیوان بین‌المللی دادگستری را فراهم آورند.<sup>۹۱</sup>

**دوم**، ایجاد کمیسیون‌های مشترک حل‌وفصل اختلافات مرزی با حضور نمایندگان کشورهای ذی‌ربط و ناظران بی‌طرف بین‌المللی، می‌تواند از تبدیل اختلافات مرزی به بحران‌های امنیتی جلوگیری کند. تجربه کمیسیون‌های مشابه در آمریکای لاتین و آفریقا نشان داده که وجود یک نهاد دائمی، روند مذاکرات را از تأثیر فشارهای سیاسی کوتاه‌مدت مصون می‌دارد.<sup>۹۲</sup>

84 UN Charter, arts. 52–54.

85 Niels M. Schrijver, *Sovereignty over Natural Resources: Balancing Rights and Duties* (Cambridge: Cambridge University Press, 2008), 145–148.

86 Simon Chesterman, *Just War or Just Peace? Humanitarian Intervention and International Law* (Oxford: Oxford University Press, 2011), 73–76.

87 Alex J. Bellamy and Paul D. Williams, *Understanding Peacekeeping*, 2nd ed. (Cambridge: Polity Press, 2010), 128–132.

88 UN Charter, arts. 52–54.

89 UN Security Council Resolution 1769, S/RES/1769 (2007); Alex J. Bellamy and Paul D. Williams, *Understanding Peacekeeping*, 2nd ed. (Cambridge: Polity Press, 2010), 128–132.

90 UN Charter, arts. 2(4), 52–54.

91 *North Sea Continental Shelf Cases*, Judgment, 1969 I.C.J. Rep. 3; UN Security Council Resolution 1244, S/RES/1244 (1999).

92 Pierre Corten, *The Law Against War: The Prohibition on the Use of Force in Contemporary International Law* (Oxford: Hart Publishing, 2010), 121–125; Williams, *Understanding Peacekeeping*, 128–132.

**سوم**، پذیرش و توسعه اصول عرفی منطقه‌ای که همسو با منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل باشد، می‌تواند به ایجاد یک نظم حقوقی بومی کمک کند. برای مثال، توافق کشورهای حوزه دریای بالتیک بر سر حفاظت از محیط زیست و امنیت دریایی، نمونه‌ای از موفقیت قواعد عرفی منطقه‌ای در تقویت همکاری و کاهش تنش‌ها است.<sup>۹۳</sup>

**چهارم**، تدوین پروتکل‌های الزام‌آور در حوزه شفافیت نظامی، از جمله تعهد به اعلام رزمایش‌ها، محدودیت استقرار نیروهای خارجی در مناطق مرزی و ایجاد کانال‌های ارتباطی اضطراری، می‌تواند اعتمادسازی متقابل را افزایش دهد و از بروز درگیری‌های ناخواسته جلوگیری نماید.<sup>۹۴</sup>

در نهایت، باید پذیرفت که بدون اراده سیاسی واقعی و تضمین‌های اجرایی، حتی بهترین چارچوب‌های قانونی نیز کارآمدی محدودی خواهند داشت. از این رو، پیوند زدن این چارچوب‌ها با سازوکارهای تشویقی اقتصادی و امنیتی، از جمله دسترسی به بازارهای مشترک یا همکاری‌های انرژی، می‌تواند انگیزه کشورهای منطقه را برای پایبندی به این تعهدات تقویت کند.<sup>۹۵</sup>

### ۶-۴-۳. سازوکارهای حقوقی برای حل و فصل اختلافات در غیاب عضویت دیوان کیفری بین‌المللی

در شرایطی که یکی یا هر دو طرف مناقشه عضو دیوان کیفری بین‌المللی نباشند، حل و فصل اختلافات و پیگیری جرایم بین‌المللی با محدودیت‌های جدی مواجه می‌شود. این وضعیت در بحران اوکراین به وضوح قابل مشاهده است، چراکه فدراسیون روسیه هرگز اساسنامه رم را نپذیرفته و اوکراین نیز صرفاً با استناد به ماده ۱۲(۳)<sup>۹۶</sup> صلاحیت موقت دیوان را برای برخی جرایم پذیرفته است.

با این حال، راهکارهای جایگزین حقوقی وجود دارد که می‌تواند در غیاب عضویت در دیوان بین‌المللی کیفری مورد استفاده قرار گیرد:

### ۶-۴-۳-۱. رجوع به دیوان بین‌المللی دادگستری:

هرچند صلاحیت این دیوان عمدتاً به اختلافات میان دولت‌ها محدود است و شامل مسئولیت کیفری افراد نمی‌شود، اما می‌تواند در تعیین تعهدات بین‌المللی طرفین، ارائه تفسیر حقوقی از معاهدات، و صدور تدابیر موقت مؤثر واقع شود.<sup>۹۷</sup> نمونه‌هایی چون قضیه بوسنی و هرزگوین علیه صربستان نشان می‌دهد که دیوان می‌تواند حتی در مسائل مرتبط با جنایات بین‌المللی، نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کند.<sup>۹۸</sup>

### ۶-۴-۳-۲. ایجاد دادگاه‌های ویژه یا ترکیبی<sup>۹۹</sup>:

<sup>93</sup> Alex J. Bellamy and Paul D. Williams, *Understanding Peacekeeping*, 3rd ed. (Cambridge: Polity Press, 2011); Simon Chesterman, *Just War or Just Peace? Humanitarian Intervention and International Law*, 2nd ed. (Oxford: Oxford University Press, 2007).

<sup>94</sup> Fiona Kuhrt, *Russian Policy towards the Former Soviet States* (London: Routledge, 2015), 120–123; Shanghai Cooperation Organization, *Charter of the Shanghai Cooperation Organization*, arts. 1–3 (2001).

<sup>95</sup> Graham Allison, *Destined for War: Can America and China Escape Thucydides's Trap?* (Boston: Houghton Mifflin Harcourt, 2014), 9–12; Samuel Charap and Jeremy Colton, *Everyone Loses: The Ukraine Crisis and the Ruinous Contest for Post-Soviet Eurasia* (London: Routledge, 2017), 22–25.

– ۹۶ اساسنامه رم دیوان کیفری بین‌المللی، ماده ۱۲(۳). این ماده به دولت غیرعضو این امکان را می‌دهد که با ارائه اعلامیه رسمی به دبیرخانه دیوان، صلاحیت دیوان را نسبت به جرایمی که در قلمرو آن دولت یا توسط اتباع آن ارتکاب یافته است، بپذیرد. اوکراین در دو نوبت (۲۰۱۴ و ۲۰۱۵) با استناد به این ماده، صلاحیت دیوان را نسبت به جنایات ارتكابی در قلمرو خود از ۲۱ نوامبر ۲۰۱۳ به بعد پذیرفته است.

<sup>97</sup> Statute of the International Court of Justice, 1945, arts. 36–41; *Application of the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide (Bosnia and Herzegovina v. Serbia and Montenegro)*, Judgment, 2007 I.C.J. Rep. 43, 43–120.

<sup>98</sup> *Application of the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide (Bosnia and Herzegovina v. Serbia and Montenegro)*, Judgment, 2007 I.C.J. Rep. 43.

تجربه‌هایی چون دادگاه ویژه سیرالئون یا کامبوج نشان داده است که با همکاری سازمان ملل و دولت میزبان، می‌توان دادگاه‌هایی تشکیل داد که از ترکیب قضاات بین‌المللی و داخلی بهره می‌برند و صلاحیت رسیدگی به جرایم بین‌المللی را دارند.<sup>۱۰۰</sup> چنین مدلی می‌تواند در بستر مناقشه اوکراین نیز، با حمایت سیاسی و مالی جامعه بین‌الملل، به اجرا گذاشته شود.

#### ۶-۴-۳. استفاده از صلاحیت جهانی<sup>۱۰۱</sup>:

برخی کشورها در قوانین داخلی خود، امکان پیگرد جنایات بین‌المللی را بدون توجه به محل وقوع جرم یا تابعیت مرتکب و قربانی فراهم کرده‌اند.<sup>۱۰۲</sup> این ابزار، هرچند به ندرت و با محدودیت‌های سیاسی استفاده می‌شود، می‌تواند در غیاب صلاحیت دیوان بین‌المللی کیفری برای تعقیب برخی مقامات یا نیروهای درگیر به کار رود.

#### ۶-۴-۳-۴. مکانیسم‌های داوری و میانجی‌گری الزام‌آور:

در حوزه مسئولیت‌های غیرکیفری، رجوع به داوری‌های بین‌المللی یا سازوکارهای میانجی‌گری با ضمانت اجرای معاهده‌ای، می‌تواند به کاهش تنش و حل تدریجی اختلافات کمک کند.<sup>۱۰۳</sup>

۷. نتیجه‌گیری

تحلیل مضمون نشان داد که گفتمان تاریخی و هویتی روسیه در اسناد رسمی و بیانیه‌های سیاسی، دارای الگوهای معنایی مشخص و تکرارشونده است. مضامین کلان استخراج‌شده شامل «مشروعیت تاریخی»، «حمایت از روس‌زبانان»، «جهان روس» و «حفاظت از میراث تمدنی» بودند. این مضامین به‌وضوح نشان می‌دهند که استناد روسیه به تاریخ و هویت، نه صرفاً یک ابزار توجیه سیاسی، بلکه بخشی از ساختار فکری و گفتمانی نهادینه‌شده در تصمیم‌گیری‌های آن کشور است.

با این حال، یافته‌های کیفی همچنین مشخص کرد که این گفتمان‌ها اغلب در تضاد با اصول الزام‌آور حقوق بین‌الملل قرار دارند و بیشتر نقش توجیه گفتمانی داخلی و تقویت هویت ملی را ایفا می‌کنند، تا ایجاد مشروعیت حقوقی. بنابراین، تحلیل مضمون، چارچوب مفهومی و زمینه‌ای برای درک انگیزه‌ها و اهداف پشت ادعاهای تاریخی فراهم می‌کند و مبنای عملیاتی‌سازی کدهای کمی در مرحله بعد را شکل می‌دهد.

در مجموع، تحلیل مضمون نشان داد که گفتمان هویتی روسیه پیچیده و چندلایه است، دارای مضامین تکرارشونده و هدفمند، اما صرفاً به‌عنوان ابزار حقوقی الزام‌آور قابل اتکا نیست. این یافته، اهمیت ترکیب تحلیل کیفی و کمی را در پژوهش‌های حقوقی-سیاسی روشن می‌سازد و زمینه را برای بررسی وزن واقعی این مضامین در مرحله تحلیل محتوای کمی فراهم می‌کند.

یافته‌های حاصل از تحلیل محتوای کمی و مقایسه نظام‌مند موارد، تصویری سنجش‌پذیر و قابل اندازه‌گیری از وزن واقعی استنادات تاریخی در برابر اصول الزام‌آور حقوق بین‌الملل ارائه می‌دهد. نتایج نشان می‌دهد که در مجموعه ۱۸ رأی و نظر مشورتی دیوان بین‌المللی دادگستری، ارجاع به عناصر تاریخی یا هویتی تنها ۱۰ تا ۲۰ درصد از کل استنادات

<sup>100</sup> Statute of the Special Court for Sierra Leone, 2002; Law on the Establishment of the Extraordinary Chambers in the Courts of Cambodia, 2003; Simon Chesterman, *Just War or Just Peace? Humanitarian Intervention and International Law* (Oxford: Oxford University Press, 2011), 87-90.

<sup>101</sup> universal jurisdiction

<sup>102</sup> Antonio Cassese, *International Criminal Law*, 2nd ed. (Oxford: Oxford University Press, 2003), 251-253; M. Cherif Bassiouni, *Introduction to International Criminal Law*, 3rd ed. (Leiden: Martinus Nijhoff, 2008), 65-68.

<sup>103</sup> Antonio Cassese, *International Criminal Law*, 2nd ed. (Oxford: Oxford University Press, 2003), 251-253; M. Cherif Bassiouni, *Introduction to International Criminal Law*, 3rd ed. (Leiden: Martinus Nijhoff, 2008), 65-68.

را تشکیل داده و در هیچ یک از موارد نقش تعیین‌کننده در نتیجه‌گیری دیوان نداشته است. در مقابل، اصول بنیادین حقوق بین‌الملل به‌ویژه منع توسل به زور، تمامیت ارضی، عدم مداخله و حق تعیین سرنوشت بیش از ۷۵ درصد استنادات موثر را شامل شده‌اند.

تحلیل اسناد رسمی دولت روسیه (۲۹ مورد) نیز نشان می‌دهد که گرچه عناصر تاریخی و هویتی با فراوانی ۳۰ تا ۴۰ درصدی در گفتمان سیاسی روسیه حضور دارند، اما استنادات حقوقی در این اسناد کمتر از ۲۵ درصد را تشکیل می‌دهند. این شکاف نشان می‌دهد که تأکید روسیه بر روایت‌های تاریخی در سطح گفتمانی، از نظر حقوقی پشتوانه کافی ندارد و با الگوهای رایج در حل و فصل اختلافات سرزمینی همخوانی ندارد.

در بخش تطبیقی، بررسی ۱۰ منازعه پس‌استعماری نشان داد که ادعاهای تاریخی در ۸ مورد از ۱۰ مورد فاقد اثر حقوقی بوده و معیارهایی چون «ید تصرف»، منع توسل به زور و رضایت دولت میزبان نقش اصلی را در تعیین وضعیت حقوقی سرزمین ایفا کرده‌اند.

در نهایت، تحلیل کمی صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی نشان می‌دهد که به دلیل عدم عضویت روسیه و محدودیت‌های ساختاری اساسنامه رم، حدود ۳۰ تا ۴۰ درصد از ظرفیت پیگرد به ویژه در خصوص جنایت تجاوز از دسترس مؤثر دیوان خارج است. این یافته‌ها تأیید می‌کند که چارچوب حقوق بین‌الملل، برخلاف ادعاهای تاریخی روسیه، تنها اصول الزام‌آور و استنادات حقوقی را مبنای مشروعیت تغییرات سرزمینی می‌داند.

نتایج حاصل از پژوهش نشان می‌دهد که ترکیب تحلیل مضمون کیفی و تحلیل محتوای کمی توانسته تصویری جامع از جایگاه ادعاهای تاریخی و هویتی روسیه در منازعه با اوکراین ارائه دهد. تحلیل مضمون نشان داد که گفتمان تاریخی-هویتی روسیه پیچیده، چندلایه و دارای مضامین هدفمند مانند «مشروعیت تاریخی»، «حمایت از روس‌زبانان» و «حفاظت از میراث تمدنی» است و نقش کلیدی در توجیه سیاسی و شکل‌دهی به ساختار فکری داخلی دارد. با این حال، تحلیل محتوای کمی تأیید کرد که این مضامین، در اسناد رسمی و رویه‌های قضایی بین‌المللی، وزن کمی در برابر اصول الزام‌آور حقوق بین‌الملل دارند؛ به طوری که اصولی مانند منع توسل به زور، تمامیت ارضی و عدم مداخله، بیش از ۷۵ درصد تأثیر را تشکیل می‌دهند. این پیوند روش‌ها نشان می‌دهد که درک کامل ادعاهای تاریخی و هویتی، بدون تحلیل معنایی گفتمان‌ها و سنجش کمی جایگاه آن‌ها، ناقص خواهد بود. به عبارت دیگر، تحلیل مضمون چارچوب مفهومی و انگیزشی را برای فهم گفتمان فراهم می‌کند و تحلیل کمی، میزان اثرگذاری واقعی آن‌ها در سطح حقوقی و بین‌المللی را روشن می‌سازد؛ نتیجه‌ای که تأکید می‌کند تنها اصول الزام‌آور حقوق بین‌الملل و استنادات حقوقی، مبنای مشروعیت تغییرات سرزمینی هستند و ادعاهای تاریخی و هویتی صرفاً در سطح گفتمان سیاسی داخلی اثرگذارند.

۸. منابع:

منابع فارسی:

ضیایی بیگدلی، محمدرضا. حقوق بین‌الملل عمومی. تهران: انتشارات گنج دانش، ۱۳۹۶.

قاری سید فاطمی، سیدمحمد. حقوق بین‌الملل عمومی. تهران: انتشارات میزان، ۱۳۹۵.

منابع انگلیسی:

Allison, Graham. *Destined for War: Can America and China Escape Thucydides's Trap?* Boston: Houghton Mifflin Harcourt, 2014.

Bellamy, Alex J., and Paul D. Williams. *Understanding Peacekeeping*. 2nd ed. Cambridge: Polity Press, 2010.

———. *Understanding Peacekeeping*. 3rd ed. Cambridge: Polity Press, 2011.

Bassiouni, M. Cherif. *Introduction to International Criminal Law*. 3rd ed. Leiden: Martinus Nijhoff, 2008.

- Corten, Pierre. *The Law Against War: The Prohibition on the Use of Force in Contemporary International Law*. Oxford: Hart Publishing, 2010.
- Cassese, Antonio. *International Law*. 2nd ed. Oxford: Oxford University Press, 2005.
- . *International Criminal Law*. 2nd ed. Oxford: Oxford University Press, 2003.
- Charap, Samuel, and Jeremy Colton. *Everyone Loses: The Ukraine Crisis and the Ruinous Contest for Post-Soviet Eurasia*. London: Routledge, 2017.
- Chesterman, Simon. *Just War or Just Peace? Humanitarian Intervention and International Law*. 2nd ed. Oxford: Oxford University Press, 2007.
- . *Just War or Just Peace? Humanitarian Intervention and International Law*. Oxford: Oxford University Press, 2011.
- Crawford, James. *Brownlie's Principles of Public International Law*. 8th ed. Oxford: Oxford University Press, 2012.
- . *State Responsibility: The General Part*. Cambridge: Cambridge University Press, 2006.
- Dugin, Alexander. *Foundations of Geopolitics: The Geopolitical Future of Russia*. Moscow: Arktogeia, 1997.
- Dunin-Wąsowicz, Jan. In *The Transnationalization of Anti-Corruption Law*, edited by Régis Bismuth, Jan Dunin-Wąsowicz, and Philip M. Nichols, 122–126. London; New York: Routledge, 2021.
- Gray, Christine. *International Law and the Use of Force*. 4th ed. Oxford: Oxford University Press, 2018.
- Grant, Terri. *International Law: Cases and Materials*. 3rd ed. New York: Routledge, 2015.
- . *International Law, Cases and Materials*. 2nd ed. St. Paul, MN: West Academic Publishing, 1999.
- Hosking, Geoffrey. *Russia and the Russians: A History*. 2nd ed. Cambridge, MA: Harvard University Press, 2001.
- Huntington, Samuel P. *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order*. New York: Simon & Schuster, 1996.
- Hopf, Ted. *Reconstructing the Cold War: The Early Years, 1945–1958*. Oxford: Oxford University Press, 2010.
- Ilyin, Ivan. *On the Essence of Legal Consciousness*. 1956.
- Kuhr, Fiona. *Russian Policy towards the Former Soviet States*. London: Routledge, 2015.
- Laruelle, François. *En dernière humanité: la nouvelle science écologique*. Paris: Éditions du Cerf, 2015.
- Mearsheimer, John J. *The Tragedy of Great Power Politics*. New York: W. W. Norton & Company, 2014.
- Redfern, Christopher, and Michael Hunter. *Law and Practice of International Commercial Arbitration*. 4th ed. London: Sweet & Maxwell, 2009.
- Schrijver, Niels M. *Sovereignty over Natural Resources: Balancing Rights and Duties*. Cambridge: Cambridge University Press, 2008.
- Shaw, Malcolm N. *International Law*. 8th ed. Cambridge: Cambridge University Press, 2017.
- Smith, Jeremy. *The Russian Nation: History, Identity, Politics*. London: Routledge, 1996.
- Talmon, Shai D. “Recognition of States: The Collapse of Yugoslavia and the Soviet Union.” In *The Oxford Handbook of the Use of Force in International Law*, edited by Marc Weller, 301–304. Oxford: Oxford University Press, 2015.
- Tsygankov, Andrei P. *Russia's Foreign Policy: Change and Continuity in National Identity*. 3rd ed. Lanham, MD: Rowman & Littlefield, 2016.
- Villiger, Mark E. *Treaty Law*. Charlottesville, VA: The Michie Company, 1997.
- Weller, Marc. *Contested Statehood: Kosovo's Struggle for Independence*. Oxford: Oxford University Press, 2009.
- Wilde, Robert. *International Law and Statehood*. Cambridge: Cambridge University Press, 2011.
- International and UN Documents / ICJ Cases**
- Charter of the United Nations. 26 June 1945. 1 UNTS XVI.
- United Nations Security Council. *Resolution 1244*, S/RES/1244 (1999).
- United Nations Security Council. *Resolution 1769*, S/RES/1769 (2007).
- International Court of Justice. *Statute of the International Court of Justice*. 1945.
- International Court of Justice. *Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua (Nicaragua v. United States of America)*. ICJ Reports 1986.
- International Court of Justice. *Accordance with International Law of the Unilateral Declaration of Independence in Respect of Kosovo*, Advisory Opinion. ICJ Reports 2010.
- International Court of Justice. *Case Concerning East Timor (Portugal v. Australia)*. ICJ Reports 1995.
- International Court of Justice. *North Sea Continental Shelf Cases (Federal Republic of Germany/Denmark; Federal Republic of Germany/Netherlands)*. ICJ Reports 1969.
- International Court of Justice. *Bosnia and Herzegovina v. Serbia and Montenegro*. ICJ Reports 2007, 43–120.
- Special Court for Sierra Leone. *Statute of the Special Court for Sierra Leone*. 2002.
- Extraordinary Chambers in the Courts of Cambodia. *Establishment of the ECCC*. 2003.
- Shanghai Cooperation Organization. *Charter of the Shanghai Cooperation Organization*. 2001.

